دکتر محمدجعفر محجوب

مثنوی سرایی در زبان فارسی تاپایان قرن پنجم هجری

برطبق‌مدارك‌موجود، نخستین شعر فارسی تاریخ‌دار وموزون به‌وزن عروضی در قالب قصیده و به‌تقلید از شعر عربی سروده شد. این شعر همان قصیدهٔ معروف محمدبن وصیف سیستانی است درمدح یعقوب‌لیث به‌مطلع :

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام

بنده و چاکر و مولای وسگ بند وغلام

صاحب تاریخ سیستان درباب علت سروده‌شدن این‌قصیده گوید :

«... پس از فتح هرات به‌دست یعقوب شعرا او را شعر گفتندی به‌تازی :

قد اکرم الله اهل‌المصروالبلـد بملك یعقوب ذی‌الافضال‌والعدد

چون این شعر برخواندند او عالم نبود درنیافت. محمدبن وصیف حاضربود ودبیر رسایل او بود وادب نیکو دانست وبدان روزگار نامهٔ پارسی نبود. پس‌یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ پس محمد وصیف شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش ازو کسی نگفته بود...» (تاریخ سیستان: ۲۰۹ـ۲۱۰) .

صرفنظر ازاینکه درحقیقت شعر محمد وصیف نخستین شعر فارسی باشد یانه، یك نکته ازین گفته مسلم می‌شود وآن اینست که درنخستین سالهای ظهور ورواج‌شعر پارسی، شاعران به‌شعر عربی وتقلید ازآن نظر داشتند؛ زیرا درآندوران‌نزدیك به‌سه

قرن (یا بیشتر) از روزگار رواج شعر عربی می‌گذشت و مدتها بود که در آن زبان سرودن قصیده‌های مدیح وهجو ودیگر مضامین‌رونق یافته وبراثر توسعه و پیشرفت اسلام برسر زبانهای مردم فاضل وادیب افتاده بود ومی‌توانست سرمشق خوبی برای کسانیکه ارادهٔ شاعری به‌زبان دری داشتند باشد .

اما از سوی‌دیگر طبیعی‌است که‌هرزبان‌مقتضیاتی‌خاص‌خود دارد؛ وهمانگونه که هرملت دارای آداب ورسوم‌وسنن‌وآرمانهاوخواستهای‌خاص‌خویش است، هرزبان نیز گرایشها ومقتضیات وبه‌طور خلاصه‌روحی خاص خود دارد ؛ مخصوصاً اگر آن زبان‌سابقه‌یی کهن وادبیاتی وسیع نیز داشته‌باشد ومردمی‌هزاران سال به‌لهجه‌های گوناگون آن تکلم کرده وآثار گوناگون علمی وادبی نیز پدید آورده‌باشند .

زبان فارسی ، در برابر زبان عربی چنین وضعی داشت؛ وگو اینکه امروز نمی‌دانیم زبان دری که مورد بحث ماست، در دوران قبل از اسلام چه وضعی‌داشته و تاچه حد درادبیات آن عصر مؤثر بوده‌است ، اما زبان پهلوی که زبان رایج دوران ساسانی واشکانی بود، بازبان دری قرابتی انکارناپذیرداشت وچنان بود که هرمتکلم به زبان دری، می‌توانست بااندکی تفکر وتأمل مفهوم مطلبی را که به زبان پهلوی بیان شده بود دریابد .

درهرحال، درستست که شعر فارسی به‌تقلید ازشعر عربی سروده شد، اما پیدا بود که شاعران فارسی‌زبان، ازهمان آغاز کار به‌اقتضای روح زبان و ادبیات خویش می‌کوشند تا شعر فارسی را استقلال بخشند و آنرا از زیر نفوذ زبان عرب و تقلید صرف ازآن بیرون آورند ـ وچنین نیز شد .

امید است که روزی‌فرصتی بدست آید ودرین‌باب ـ درباب کوششهایی که‌برای بیرون آمدن شعر فارسی از زیر نفوذ سرمشق‌خویش‌صورت گرفته‌است ـ بشرحتر سخن گفته آید. اما اکنون این مطلب‌را فقط به‌صورت مقدمه‌یی برای بحث‌اصلی‌خویش

عنوان کرده‌ایم وازین‌جهت درین‌باره بیش ازین سخن گفتن را روی نیست .

یکی از کوششهایی که شاعران فارسی زبان برای منطبق ساختن شعر فارسی باروح زبان وادبیات ایران، وبیان آرمانهای مشترك ایرانیان، کردند، سرودن‌مثنوی است. چنانکه می‌دانیم درادبیات وسیع پهلوی، داستانهای دینی وحماسی و تاریخی و عشقی فراوان وجود داشت ومردم ایران، خاصه دهقانان اصیل ایرانی سخت بدانها دلبسته بودند واین داستانها را سینه به سینه به‌اخلاف خویش انتقال می‌دادند و مردم ایران آنها را کابراً عن کابر فرا می گرفتند .

برای آنکه این داستانها حتی‌المقدور از دستبرد حوادث وتصاریف ایام بیشتر برکنار بماند، بهتر بود که به‌توسط شاعران به‌نظم آید؛ چه درین‌صورت سپردن آنها به حافظه آسانتر می‌شد ، مضافاً بدانکه طبع مردم نیز به‌فرا گرفتن سخن منظوم مایلتر بود .

چنانکه می‌دانیم، در زبان عربی اینگونه داستانها یا وجود نداشت و یا اگر بود، تعداد آنها اندك ومیزان دلبستگی مردم بدانها کمتر بود، ودرهرحال قوم‌عرب برای منظوم‌ساختن آنها هرگز رغبتی نشان نداده بود (وبعدها نیز نشان نداد) .

اما فارسی زبانان به‌محض آنکه توانستند شعر فارسی را برپایه‌هایی نسبةً مستحکم متکی سازند، وفی‌الجمله قواعد وضوابطی برای آن پدیدآورند، بیدرنگ ذهن شاعران وممدوحان وتشویق کنندگان ایشان به‌منظوم‌ساختن آثار ادبی‌بازمانده از دوران پیش ازاسلام معطوف شد .

در دورهٔ صفاری، هنگامی که شعر فارسی درشرف پدیدآمدن بود ، به مثنوی ومثنوی‌سرایی برنمی‌خوریم. علت این امر نیز واضح‌است: ازیکطرف شاعران نوکار هنوز ازتقلید از شعر عربی واقتفا به‌شاعران آن زبان فراغت نیافته ورموز این‌فن‌را به‌درستی و روشنی نیاموخته بودند و بنابراین وضع وموقع برای بنیانگذاری بنای

رفیع شعر فارسی مقتضی نبود. از طرف دیگر نهال نو رستهٔ شعر فارسی بار سنگین منظومه‌های چندهزاربیتی را برنمی‌یافت.

اما در دورهٔ سامانیان به‌محض آنکه شعر فارسی قوام و استحکامی یافت، هم امیران وطنخواه سامانی به‌اقتضای علقه‌یی که به‌زبان و آداب ورسوم وسنن ومیراثهای معنوی نیاکان خویش داشتند، شاعران را به جای مدیحه سرایی به منظوم ساختن داستانهای باستانی وسخنان بزرگان ایران تشویق کردند و هم شاعران فارسی زبان به‌همان‌علل با کمال میل و به‌طیب خاطر بدین امر رضا دادند وشاید هنوز یك‌قرن‌از روزگار رواج ورونق شعرفارسی نگذشته بود که داستانهای دراز حماسی و عشقی و حکمی در قالب مثنوی به‌نظم آمد.

مثنویی‌سرایی یکی ازمختصات شعر فارسی ومظهر تجلی‌استقلال شعراین‌زبان در برابر شعرعربی است؛ تابدان‌حد که نه‌تنها در زبان‌عربی‌هرگزمثنویهای‌بزرگی مانند شاهنامهٔ استاد طوس ومثنویهای پنجگانهٔ نظامی وویس ورامین وحدیقه ومثنوی شریف مولانا جلال‌الدین پدید نیامد، بلکه اصلا طبع اعراب بدین‌نوع‌شعر که آنرا مزدوجه می‌نامیدند راغب نشد و تقریباً هیچ اثر قابل ملاحظه ومطالعه‌یی به‌صورت مثنوی درشعر عربی پدید نیامد.

اما بحث دربارهٔ مثنویهای زبان‌عربی خارج‌ازموضوع گفتگوی‌ماست. مادرین بحث می‌خواهیم رونقی را که مثنوی سرایی درنخستین قرنهای رواج‌شعرپارسی‌یافته است روشن کنیم. البته این‌قبول‌عام یافتن‌مثنوی ــ چنانکه‌بدان‌اشارت رفت ــ معلول وجود آثار ادبی متعدد وگوناگونی بوده است که در زبان پهلوی وجود داشته و ایرانیان نسبت به‌بقا و رواج یافتن آن علاقمند بوده‌اند و شاید به‌همین‌علت است که یکی ازقدیمترین آثار منظومی که در زبان فارسی از آن نام برده می‌شود شاهنامهٔ مسعودی مروزی است.

بدبختانه بسیاری ازمثنویهایی که تاپایان قرن پنجم هجری سروده شده است ازمیان رفته واز آن جز نام ونشان واحیاناً یکی‌دوبیت پراکنده برجای نمانده‌است.

ازین روی داوری درباب کم و کیف این آثار وتعیین درجهٔ‌استادی‌وچیره‌دستی شاعر، واقبالی که مردم بدان کرده‌اند سخت دشوارست. اما ازهمین بیتهای پراکنده کثرت تعداد مثنویها، وگوناگونی بحرهای این نوع شعر تاحدی روشن‌می‌شود.

نکتهٔ دیگر درین باب آنست که هرگز نمی‌توان ادعا کرد تعداد مثنویهای سروده شده درین‌مدت درست همانهاست که اثری ازآنها برجای مانده است.

ممکن است بسیاری مثنویهای دیگر نیز سروده شده‌باشد که نه‌تنها بیتی‌ازآن باقی نمانده، بلکه نام آن نیز فراموش شده‌باشد؛ بنابراین‌شایدبتوان ادعا کردتعداد مثنویهای سروده شده بیش ازآن بوده است که امروز به‌نظر می‌آید.

البته عکس‌قضیه نیز صادق است. امروز ما بیتی به‌شکل مثنوی از شاعری می‌یابیم و آنرا بازماندهٔ یك مثنوی می‌شماریم درصورتیکه ممکن است اصل آن اثر نیز بیش از یك حکایت کوتاه چند بیتی نبوده باشد. اما درهرحال اولا امروز برای تحقیق درین‌باب راهی‌بجز گردآوری‌اینگونه آثار پراکنده‌وجودندارد وثانیاً بسیاری ازمثنویهایی که نام برده می‌شود جزء آثاری است که اطلاعاتی‌ازآنهادرکتابهای‌سلف به‌دست داده شده‌است ومی‌دانیم که هریك از آنها منظومه‌یی مستقل و داستانی نسبةً دراز بوده است.

نخستین کسی که به‌اهمیت مثنوی ومثنوی‌سرایی درشعر پارسی پی‌برد وسلسله مقالاتی درین‌باب در مجلهٔ‌مهر (سال‌پنجم) انتشارداد شادروان‌محمدعلی‌تربیت‌دانشمند وکتاب‌شناس‌معروف آذربایجانی‌است واینك به‌منظورحقگزاری‌ازآنمرحوم‌وشناختن فضل تقدم وی درین‌باب به‌بردن نام او مبادرت شد. اما تحقیق مرحوم تربیت مبنی براستقصا نبود ومخصوصاً ازبسیاری مثنویهای‌مربوط به‌دورانهای متقدم (قرنهای سوم

وچهارم وپنجم) نام نبرده بود .

وضع مثنوی‌سرایی وتشویق ممدوحان وامیران وفرمانروایان از این کار، در دورانهای مختلف تاریخی متفاوتست. سامانیان از آنجهت که خودایرانی بودند ونژاد خویش را به‌بهرام چوبینه می‌رسانیدند، شاعران را به‌سرودن مثنوی و منظوم‌ساختن داستانهای افتخارات گذشتهٔ ایران وایرانیان ترغیب می کردند؛ اماغزنویان بدین کار چندان رغبتی نشان نمی‌دادند وبیشتر خریدار چکامه‌ها و قصیده‌های ستایش و مدیح بودند واگر از شعر فارسی وشاعران پارسی گوی حمایت می کردند بیشتر به‌منظور جاویدان ساختن نام خویش ورونق بخشیدن به‌دربارسلطنت وهمچشمی بادربار باشکوه خلفای عباسی بود وچون خود را ایرانی نمی‌دانستند و به قول فردوسی در تبارشان بزرگی نبود طبعاً از زنده کردن مآثر وسنن وداستانهای باستانی ایران نیز افتخاری عاید ایشان نمی گردید؛ وشاید بتوان ریشهٔ رفتار ناهنجارسلطان‌محمودرا بافردوسی، درهمین امر یافت چه‌فردوسی گرد مدیحه‌سرایی کمتر می گشت و تمام همّ خویش را مصروف کار بزرگی می‌ساخت که زندگی ودارایی وامکانات مادی ومعنوی خویش‌را وقف آن ساخته بود .

این نکته را مخصوصاً از آنجهت یادآوری کردیم که ممکن است عده‌یی چنین گمان برند که محمود فردوسی را به‌نظم شاهنامه فرموده بود؛ در صورتی که چنین نیست وحکیم به‌نظم آوردن حماسهٔ ملی را سالها پیش از قدرت یافتن و فرمانروا شدن محمود آغاز کرده بود وتنها خوشبختی سلطان‌محمود این بود که این کار بزرگ در روزگار سلطنت وی به‌پایان آمد وشاعر آنرا به‌نام‌وی کرد ودربرابراین رنج‌سی‌ساله باآن ناپاسی ازجانب سلطان غزنوی مواجه شد .

درهرحال، اگر درصدد موشکافی وتحقیق درباب سیرمثنوی‌سرایی وتحول آن

باشیم، درین‌باب بسیار سخنها می‌توان گفت ؛ اما منظور ما درین گفتار آنست که به اختصار تمام ازمثنویهایی که درطی دوقرن و نیم ــ ازروز آغاز شاعری به‌زبان دری تا پایان قرن پنجم‌هجری ــ سروده شده وتمام یاقسمتی‌از آن دردستست، یافقط نام‌ونشان وبیت یاابیاتی از آن به‌ما رسیده است سخن گوییم وتوسعهٔ دامنهٔ این نوع شعر را که خاص زبان فارسی است باز نماییم واینك بدین‌کار می‌پردازیم :

۱ـ مثنویهایی که در دورهٔ سامانیان سروده شده است

چنانکه گفته‌شد، در دورهٔ صفاری به‌مثنوی ومثنوی‌سرایی‌بر نمی‌خوریم وعلت این امر همانا نوکاری و ناآزمودگی شاعران‌پارسی‌زبان وسرگرم‌بودن آنان‌به‌بنیان‌گذاری شعر پارسی بوده است. نخستین وقدیمترین مثنوی که نامی ازآن در تاریخ ادب ایران برجای مانده است شاهنامهٔ مسعودی مروزی از شاعران اواخر قرن سوم هجری ومعاصر رودکی است وپس ازآن نام ونشان مثنویهای رودکی ومعاصران‌وی درمیان می‌آید. ازین روی باید آغاز مثنوی‌سرایی را ازمختصات‌شعر پارسی‌دردوران سامانی دانست ودرشعر استادان آن عهد به‌جستجوی آن پرداخت .

برای‌سهولت کارنام ونشان یاشواهدمثنویهای این‌روزگاررا به‌ترتیب‌بحرهایی که در آن سروده شده است طبقه بندی کرده‌ایم و آنها را ذیلا به‌همین ترتیب یاد می‌کنیم وقبل ازوارد شدن در بحث این نکته را می‌افزاییم که در شعر این روزگار بیت‌هایی یافت می‌شده است که دومصراع آن بایکدیگرقافیه داشته اما دربحرهایی که معمولا مخصوص سرودن مثنوی است سروده نشده است. ما رعایت احتیاط را از آوردن اینگونه بیتها درتقسیم‌بندی خویش خودداری کردیم؛ چه احتمال قوی‌تراین بوده است که اینگونه بیتها مطلع قصیده یاغزلی بوده باشد .

الف ـ مثنویهایی که دربحر متقارب مثمن محذوف (یامقصور) سروده شده است:

۱ـ آفرین نامه از ابوشکور بلخی :

این مثنوی بسیار معروف است و نام آن در کتابهای ادب وتذکره‌ها آمده است. آنچه در باب آن می‌دانیم اینست که شاعر نظم کردن آنرا در سال ۳۳۳ هـ . ق. به‌پایان آورده است. استاد دهخدا حجم این مثنوی را دوثلث شاهنامهٔ فردوسی حدس زده وملاك این حدس را تعداد بیتهایی که از آفرین نامه درفرهنگها ثبت شده قرار داده است. شعرهای بازمانده ازین منظومه (و به‌طور کلی تمام شعرهای ابوشکور) استادانه ودلیل کمال قدرت طبع وصفای قریحهٔ گویندهٔ آنست. ازین مثنوی برروی هم تاکنون ۴۴۳ بیت فراهم آمده که ۴۳۸ بیت آنرا آقای محمدد بیرسیاقی در کتاب « گنج بازیافته » گرد آورده‌اند وپنج بیت دیگر را استاد سعید نفیسی از روی نسخهٔ کهنسال فرهنگ اسدی متعلق به کتابخانهٔ ملی‌ملك استخراج ودر تعلیقات لباب‌الالباب ثبت کرده‌اند .

چون مجموعهٔ ابیات بازمانده از آفرین‌نامه در مجموعه‌یی گردآمده وبه‌طبع رسیده است به‌آوردن شواهد فراوان از آن نیازمند نیستیم و علاقمندان را به « گنج بازیافته » دلالت می کنیم وفقط دو تمثیل ازآنرا به‌عنوان نمونه می‌آوریم :

به‌دشمن برت استواری مباد — که دشمن درختی‌است‌تلخ‌از نهاد
درختی که تلخش بود گوهرا — اگر چرب وشیرین دهی مرورا
همان میوهٔ تلخ آرد پدید — ازو چرب وشیرین نخواهی‌مزید
ز دشمن گرایدون که یابی‌شکر — گمان برکه زهرست، هرگزمخور!

(گنج بازیافته : ۵ـ۶)

(این مضمون را پس از ابوشکور بسیاری از شاعران و من‌جمله استاد طوس فردوسی سروده‌اند) .

سخن کز دهان بزرگان رود چو نیکو بود داستانی شود
نگین بدخشی برانگشتری ز کهتر به کمتر خرد مشتری
درانگشت شاهان سفالین نگین بدخشانی آید به چشم کهین
(گنج بازیافته: ۱۴)

۲ـ مثنوی ازشهید بلخی :

زمانه ازین هر دوان بگذرد تو بگوال[1] چیزی کزو نگذرد
اگر بازی اندر چغو[2]، کم نگر وگر باشه‌یی سوی بطّان مپر

۳ـ مثنوی از ابوالحسن آغاچی :

درآن کوی پیری روانخواه بود که دستش زهر کار کوتاه بود
چو ازسر کشی کرد هرسو نگاه شکوخید و افتاد برخاك راه
چنان شد غراشیده از کینه‌اش که آتش زبانه زد از سینه‌اش

۴ـ مثنوی از ابوالمثل بخارایی :

به حیله چو روبه فریبنده بود به کینه چو شیر ستیهنده بود...
سپاهی چو سر دارد از شه دریغ بباید همی کافت آن سر به‌تیغ
زنالیدنش کوه شد بی‌سکون زنومیدیش شد دل سنگ خون
سیه کاسه و دون و پرخوار بود شتروار دایم به نوشخوار بود

۵ـ مثنوی از ابوالعباس مروزی :

یکی مرد وی را بباید نخست که گوید نیوشیده‌ها را درست

۶ـ مثنوی ازابوالمؤید بلخی :

دلیری که ترسد زپیکار شیر زن زاج‌خوانش، مخوانش‌دلیر

۷ـ مثنوی خجستهٔ سرخسی :

بسنده نکردم به‌بتکوب خویش بر آن شدم کز منش سیر بیش

۱ـ بگوال: بیندوز .
۲ـ چغو: چغوك، گنجشك .

درآمد یکی خاد چنگال تیز ربوداز کفش گوشت‌وبرداز گریز...
جوان بودم و پنبه فخمیدمی چو فخمیده شد دانه برچیدمی
براین‌شش ره‌آمد جهان‌را گذر چنین دان که گفتم برای کذر
نشسته به صد خشم در کازه‌یی گرفته به‌چنگ اندرون بازه‌یی

۸ـ مثنوی ازابوعبدالله معروفی بلخی :

وزان پس که بد کرد بگذاشتم بـراو بر سپاسـه نه بـرداشتم

۹ـ مثنوی از رودکی :

شاهدهای این مثنوی در « احوال و اشعار رودکی » جلد سوم (ص ۱۰۹۶ تا ۱۱۰۳) مندرج است واین بیت‌ها ازآنجاست :

زقلب آنچنان‌سوی‌دشمن‌بتاخت که ازهیبتش شیر نر آب تاخت
چو گشت آن پریروی‌بیمار غنج ببریـد دل زیـن سرای سپنج
وگر پهلوانی نـدانی زبـان ورز رود را مـاورالنهـر دان

ب ـ مثنویهایی که در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف (بحرخسرو وشیرین نظامی) سروده شده است :

۱۰ـ مثنوی ابوشکور بلخی :

بیـامد فیلسوفـی سخت شیوا که باشد در سخن گفتن توانا
چراغی را کـه ایزد برفروزد هرآنکس پف کند سبلت‌بسوزد

۱۱ـ شاهنامهٔ معروف مسعودی مروزی :

ازین منظومه سه‌بیت (دوبیت ازآغاز ویك بیت ازپایان) بازمانده‌است وبعضی مصراعهای آن نیز خارج آهنگ می‌نماید :

نخستین گیومرث آمد به‌شاهی به‌گیتی درگرفتش پیشگاهی
چو سی سالی به‌گیتی پادشا بود که فرمانش به‌هرجایی روابود

سپری شد زمـان خسروانـا که کام خویش راندند درجهانا

۱۲ـ مثنوی ازابوالمثل بخارایی :

به فرهنجیدنش بستم کمر تنگ تو دل‌رازومکن زین‌بیشتر تنگ

کسی بی عیب نبود در زمـانه رطب را آسته بـاشد در میانه

۱۳ـ مثنوی معروفی بلخی :

زتو یـار ستن ایـن کار دورست نه اندك دور بل بسیار دورست

زپـا اورنجـن آن سرو آزاد به گل درمانده پای سرو، آزاد

۱۴ـ مثنوی از شهید بلخی :

چو آلیزنده شد در مرغزاری نباشد بردلش از یـار باری

۱۵ـ مثنوی رودکی :

ازین مثنوی در «احوال واشعار رودکی» جلد سوم، ص ۱۱۰۹ به‌بعد یاد شده است واین بیت ازآنجاست :

بهشت آیین‌سرایی را بپرداخت زهر گونه در او تمثالها ساخت

ج ـ مثنویهایی که دربحرهزج اخرب مقبوض (بحر لیلی ومجنون نظامی) سروده شده است :

۱۶ـ مثنوی ابوالمثل بخارایی :

فرخار بزرگ و نیك جاییست گـر معدن آن بت نواییست

۱۷ـ مثنوی از معروفی بلخی :

آن رفتن و آمـدن کجـا شد کاری بنـوا چـه بینـوا شـد

۱۸ـ مثنوی رودکی :

بگرفت‌به‌چنگ‌چنگ وبنشست بنواخت به‌شست چنگ‌را شست

نه کفشگـری کـه دوختستی نه گنـدم و جـو فروختستی

د ـ مثنویهایی که دربحر رمل‌مسدس مقصور یا محذوف (بحرمثنوی مولانا) سروده شده است :

۱۹ـ مثنوی ازابوشکور بلخی :

چون نیاز آید سزاوارست داد　　جان من کریان این سالار باد

۲۰ـ مثنوی ابوالحسن آغاچی :

در گل غربت ز پا بشلیدنم　　نیست ممکن روی یاران دیدنم

۲۱ـ مثنوی ازابوالمثل بخارایی :

رفت در دریا به‌تنگی آبخوست　　راه دور از نزد مردم دور دست

۲۲ـ مثنوی ازابوالعباس مروزی :

جان‌ترنجید از غم هجران مرا　　از نسیم وصل کن درمان مرا [۱]

۲۳ـ مثنوی ازابوالمؤید بلخی :

عیدشد دیگر که آن‌دلدارشنگ　　بهر کشتن جامه‌هاپوشد زرنگ

۲۴ـ مثنوی‌کلیله ودمنه ازرودکی :

کلیله ودمنهٔ رودکی بااین بیت آغاز می‌شود :

هر که‌نامخت از گذشت‌روزگار　　نیز ناموزد زهیچ آموزگار

استاد نفیسی تمام بیتهای بازمانده ازین منظومه را (که بیش ازصدبیت‌است) در جلد سوم احوال واشعار رودکی گرد آورده‌اند .

۲۵ـ مثنوی سندباد نامه از رودکی :

گفت هنگامی یکی شهزاده بود　　گوهری و پرهنر آزاده بود

شدبه گرمابه‌درون‌یکروزغوشت　　بود فربی‌و کلان وخوب گوشت

۱ـ این بیت را یکی ازمعاصرین به‌ابوالعباس نسبت‌کرده ومن درکتب قدما ندیده‌ام (حاشیهٔ مرحوم دهخدا درلغتنامه بربیت مذکور در ذیل: ابوالعباس مروزی) .

هـ ـ مثنویهایی که دربحر خفیف سالم مخبون مقطوع (بحرهفت پیکر نظامی) سروده شده است :

۲۶ـ مثنوی ابوشکور بلخی :

آب انگـور و آب نیلوفـل مرمرا از عبـیر و مشك بَدل

۲۷ـ مثنوی از شهید بلخی :

چون تن خود به‌برم پاك بشست از مسامش تمام لؤلؤ رُست

نـرم نرمك زبرم بیرون شد مهرش از آنچه بود افزون شد

۲۸ـ مثنوی ابوالحسن آغاچی :

کرگدن فعل جمله بستوهند کربسو شکل جمله مکروهند

۲۹ـ مثنوی ازابوالمثل بخارایی :

گفت من پـاسخ تو بـاز دهم آنچه بایستِ تست سـاز دهـم

۳۰ـ مثنوی ابوالعباس مروزی :

تخم محنت بپـاش در گلشـان خنجر کین سپوز در دلشـان

آب جـو برد پیش آب خوره چون گسست آب بر بماند خره

۳۱ـ مثنوی ازابویحیی طاهربن فضل چغانی :

فاش شد نام من به گیتی فـاش من نترسم زجنگ و زپرخاش

۳۲ـ مثنوی ابوعبدالله فرالاوی :

کفشگر دید بـرد داور تفت لیف در ... او نهـاد و برفت

۳۳ـ مثنوی معروفی بلخی :

حاکم آمد یکی بغیض وشبشت ریشکی گنده و پلیدك و زشت

آن نگارین پری رخ زیبـان خوب گفتـار و مهتر خوبـان

دستفـالی که جـود او کـرده گرد از بحر و کان برآورده

۳۴ـ مثنوی رودکی :

نیست فکری به‌غیر یـار مرا عشق شد در جهان فیار مرا

و ـ مثنویهایی که در بحر سریع (بحر مخزن الاسرار نظامی) سروده شده است :

۳۵ـ مثنوی ازابوشکور بلخی :

کار بشولی که خرد کیش شـد از سر تدبیر و خرد بیش شد

۳۶ـ مثنوی ابوشعیب صالح‌بن محمد هروی :

افشـرهٔ خون دل از چشم او ریخته پـالاون مژگان فرو

۳۷ـ مثنوی رودکی :

جامهٔ پرصورت دهر ای جوان چرك شد و شد به‌کف گازران

رنگ همه خام وچنان‌پیچ وتاب منتظـرم تـاچه برآید زآب

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ز ـ مثنوی که دربحر مضارع سروده شده است :

۳۸ـ ای بلبـل خـوش‌آوا آوا ده ای ساقی آن قدح بـامـا ده

با صد هزار مـردم تنهـایی بی صد هزار مـردم تنهـایی[1]

اینها نمونه‌هایی ازمثنویهایی است که در دوران سامانی سروده شده ومتأسفانه کم و کیف بیشتر بلکه نزدیك به تمام آنها برما مجهول است . مرحوم تربیت در سلسله مقالات مثنوی ومثنوی گویان ایران از شاعری دیگربه‌نام «بختیاری» نیزاسم برده وتصریح‌می کند که وی نیز مثنوی سروده است. اما بنده درمآخذ ومراجعی که دراختیار داشت به‌نام این شاعر وشعری ازو برنخورد .

۱ـ بیتهایی که تاکنون یاد شد ازمآخذ ومراجعی مانند لغتنامه‌ـاحوال واشعاررودکی‌ـ ترجمان‌البلاغه‌ـالمعجم‌ـلغت‌فرس‌اسدی‌ـتاریخ‌ادبیات درایران (جلداول) وگنج‌بازیافته‌استخراج شده است .

نکته‌یی که بادقت درین مثنویها استنباط می‌شود اینست که تقریباً تمام وزنها وبحرهای رایج درمثنوی‌سرایی، درنخستین سالهای رواج یافتن مثنوی مورد استفادهٔ شاعران قرار گرفته و درهریك ازآنها شاعران متعدد طبع‌آزمایی کرده‌اند.

مرحوم‌وحید دستگردی‌معتقدبود که نظامی گنجوی‌بحرسریع را خوداختراع کرده وبرای نخستین‌بار مثنوی مخزن‌الاسرار را درین بحر سروده است. اماچنانکه دیدیم مثنویهایی درین‌بحر از سه‌شاعر بسیار متقدم (رودکی، ابوشکور، صالح هروی) وجود داشته وشاید در روزگاری که نظامی‌سرودن‌مخزن‌الاسرار راآغاز کرد، هیچیك ازین مثنویها ازبین نرفته بوده است. همچنین درسایر بحرهای‌خمسهٔ‌نظامی مثنویهای متعدد وجود داشته است و اگر تمام یابعضی از آنها در دست بود می‌توانستیم میزان اقتباس‌استاد گنجه (وحتی شاعران قدیمتر ازو مانند فخرالدین‌اسعد گرگانی‌سرایندهٔ ویس ورامین) را ازین آثار تعیین کنیم. اما امروز همین‌قدر می‌توان گفت که درهریك ازبحرهای پنجگانهٔ خمسهٔ نظامی ازسه‌قرن قبل ازو آثاری وجود داشته است وطبعاً چنین آثاری نمی‌توانسته است درشعر شاعران بعدی بی‌تأثیر بماند (چنانکه مضمون بسیاری ازهمین قلیل مقدار بیتهای باقی‌مانده از رودکی وبوشکور ودیگران‌درشعر استادان بعدی مانند فردوسی وسعدی ودیگران مورد اقتباس‌قرار گرفته است).

نکتهٔ دیگری که ذکر آن درین مقام ضروری می‌نماید اینست که در بیشتر بیتهایی که ذکر شد، یك یاچند لغت مشکل ومجهور یامردهٔ فارسی درنظر می‌آید؛ وممکن است چنین تصور رود که اشعار از دست رفتهٔ این استادان نیز دارای چنین وضعی بوده ودر آنها نیز واژه‌های نامأنوس‌ودشوار به‌فراوانی به‌کار رفته بوده است. اما این تصور درست نیست؛ زیرا این بیتها درفرهنگها باقی مانده و به‌عنوان شاهد اینگونه‌لغات‌درفرهنگ‌ثبت‌شده‌است‌واگر باقی‌اشعار آنهانیزدارای‌اینگونه‌واژه‌ها بود،

ممکن بود که آنها نیز درصفحات فرهنگها برجای بماند ؛ و درهرحال ، شعرهای بازمانده درفرهنگهای فارسی هرگز نمونهٔ کاملی ازشعر این‌روزگار نیست‌و نمی‌تواند تمام مختصات سبکی ولغوی این آثار را باز نماید و قویترین دلیل این مدعا آنست که درشعرهایی که به‌صورت کامل ازین روزگار باقی مانده است (مانند قصیده‌های خمریه ودندانیهٔ رودکی) میزان لغتهای نامأنوس ومهجور چندان‌زیادنیست. ازطرف دیگر آنچه امروز پس ازگذشت بیش از هزار سال در نظر ما واژهٔ دشوار ومرده و متروك می‌آید به‌طور قطع وبه‌استناد سادگی وسهولتی که درشعر استادان‌این‌روزگار مشهودست‌ــجزء لغتهای رایج زبان درآن عصر بوده و مدتها بعد رفته رفته از ردیف واژه‌های زنده ومستعمل زبان بیرون رفته ومتروك ومهجور شده‌است. اینك به‌شمردن مثنویهایی که در دورهٔ غزنوی سروده شده است بپردازیم :

۲ـ مثنویهایی که در دورهٔ غزنویان سروده شده است :

باآنکه درین دوران تشویق مستقیمی از طرف امیران و پادشاهان وبزرگان برای سرودن مثنوی وبه‌نظم‌آوردن آثار باستانی ایران‌نمی‌شد، مهمترین‌منظومه‌های تاریخ ادبیات ایران درین عصر سروده شده‌است. علت این امر نخست آن بوده‌است که گروهی ازینگونه سرایندگان کار خود را پیش از قدرت یافتن غزنویان آغاز کرده بودند :

«یکی از علل عمدهٔ توجه ایرانیان درعهد سامانی (ودر تمام قرن‌پنجم) به‌نظم کردن و گردآوردن آثار حماسی، آثاری بود که ازنهضت شعوبی وقیام‌ملی‌ایرانیان در ذهن آحاد این ملت ماند؛ وبه‌عبارت دیگر فکر مفاخرت به‌اسلاف و تفضیل قوم ایرانی بردیگر اقوام جهان محرك اصلی نویسندگان وشاعران‌درجمع ونظم‌روایات ملی بود .

«در دوران سامانی امیران و وزیران این فکررا تقویت می کردند. اماچون دور به‌نوخاستگان خود پسند ترك وامیرانی ازامثال ایشان‌رسید، بهترین‌وسیلهٔ‌تبلیغ مجد و عظمت خویش را درتشویق شعرا به‌سرودن قصاید ومثنویهایی در وصف وبیان مناقب ومحاسن وجهانگشایی وجهانداری خود دانستند و این کار نخست از محمود غزنوی باشدتی بی‌مانندآغاز شد و درتاریخ ادبیات ایران‌به‌وضعی‌ناهنجار ادامه‌یافت، چندان که چون مغولان وتیموریان باتیغهای آختهٔ بیدریغ به‌ایران تاختند، بعضی‌از شاعران زبان به‌مدح ... آنان گشودند و ظفرنامه و شهنامه‌هایی در باب آنان پدید آوردند».[1]

تعداد مثنویهایی که درین روزگار سروده شده بسیار زیادست ؛ اما متأسفانه غالب تذکره‌نویسان برای نقل آثار یك شاعر بیشتر به‌قصیده وغزل ورباعی‌اوتوجه دارند (زیرا درین قالبها یك معنی یامطلب مستقل‌وتام در بیتی‌چند معدودبیان‌می‌شود) و جز درصورتی که مثنوی شاعری به‌حداعلای شهرت رسیده باشد ، یاشاعر جز آن اثری قابل ذکر نداشته باشد، ازمثنویهای شاعران چیزی نقل نمی کنند. ازین روی منبع جستجوی مثنویهای فراموش شده وازمیان‌رفته به کتابهای لغت وبلاغت منحصر می‌شود؛ چه درین گونه کتابها بیشتر نظر مؤلف معطوف به نقل بیتی است که در آن لغتی استعمال‌شده یاصناعتی لفظی یامعنوی به‌کار رفته است و برای آنان‌مثنوی‌باسایر انواع شعر تفاوتی ندارد .

آنچه در ذیل‌صورت آن‌داده‌می‌شود به‌همین‌طریق گردآمده‌است وبنده بی آنکه مدعی استقصا و استقرای تام درین‌زمینه باشد باتصفح کتابهای معروف ادب و بلاغت (مانندترجمان‌البلاغه‌وحدائق‌السحر والمعجم) وفرهنگهای گونا گون ودیگرمأخذها نشان بعضی ازین مثنویهای مفقود به‌دست آورده است و اینست صورت آنها :

۱ــ دکتر صفا، حماسه‌سرایی درایران: ۱۵۶ــ۱۵۸ .

الف ـ مثنویهایی که دربحر متقارب مثمن محذوف (یامقصور) سروده شده است :

۱ـ گشتاسپنامهٔ دقیقی :

این منظومه دارای ۹۸۹ بیت‌است که درضمن شاهنامهٔ‌فردوسی آمده وموضوع آن سلطنت گشتاسپ وظهور زردشت است .

۲ـ شاهنامهٔ فردوسی .

۳ـ وامق وعذرا ازعنصری .

۴ـ سرخ‌بت وخنگ‌بت هم‌ازو .

برای عنصری سه‌مثنوی نام برده‌اند که دو منظومهٔ آن دربحر متقارب‌سروده شده است و گردآورندهٔ دیوان عنصری (دکتریحیی قریب درچاپ اول این‌دیوان) ۹۲ بیت ازمثنویهای بحر متقارب عنصری را از فرهنگها ومنابع گوناگون استخراج و درمقدمهٔ دیوان درج کرده است. ازین‌ابیات سروده شدن‌وامق‌وعذرا دربحرمتقارب کاملا برمی‌آید (زیرا نام وامق و عذرا در بیتهایی به‌بحر متقارب آمده است) . اما ازعنصری علاوه بربیتهای بحر متقارب تعدادی بیتهای پراگنده در بحر خفیف نیز دردستست وبدین‌جهت معلوم نبود که بیتهای‌بحر متقارب ازکدام منظومه‌وبیتهای‌بحر خفیف ازکدامیك است .

این مشکل پس ازانتشاریافتن ترجمان‌البلاغه حل شد. رادویانی دوبیت‌بحر متقارب را باتصریح نام منظومه (سرخ‌بت وخنگ‌بت) درکتاب خویش نقل می‌کند بدین‌صورت :

«به‌داستان خنگ‌بت سرخ‌بت اندر وصف لشکر عنصری گوید :

همه نام کینشان به پرخاش مرد — دل جنگجوی و بسیج نبرد

همی توختند و همی تاختند — همی سوختند و همی ساختند»

(ترجمان‌البلاغه: ۸۶)

بدین‌ترتیب روشن می‌شود که دومنظومهٔ وامق‌وعذرا و«خنگ‌بت سرخ‌بت» در بحر متقارب سروده شده است وبیتهای سروده شده در بحر خفیف ازمنظومهٔ‌دیگروی شاد بهر وعین‌الحیات است (که درجای خود شرحش‌بیاید). اما هنوز یك اشکال‌دیگر باقی است وآن اینست که همانطور که بیتهای‌بحر متقارب عنصری متعلق به‌دومنظومه است، ممکن است عنصری را در بحر خفیف نیز منظومه یامنظومه‌های دیگری جز شادبهر وعین‌الحیات باشد که فعلا از نام ونشان آنها اطلاعی نداریم[1].

۵ـ مثنوی از سیدالشعرا لبیبی :

لبیبی را مثنوی (یامثنویهایی) در بحر متقارب بوده است که ۲۷ بیت از آن درفرهنگها برجای مانده واین بیتها ازجملهٔ آنهاست :

ببـاید بسیچیدن ایـن کار را — پـذیره شـدن رزم و پیکار را
چو بشنید شاه آن پیـام نهفت — زکینه لب خود شخایید و گفت
یکی بـاد پیمای کم زن بود — که در کینه باخویش دشمن‌بود
زبس رفعتش شـاهبـاز خـرد — نیـارد برافـراز او برپـرد
ازین هفت سراژدر عمر خوار — بپرهیـزد آنکو بود هوشیار[2]

این شاعر چهار مثنوی دیگر دربحرهای گوناگون دارد که در جای خود از از آنها یاد خواهد شد؛ اما ازهیچیك از مثنویهای او به‌اندازهٔ مثنوی بحر متقاربش

۱ـ تاچندی پیش وامق وعذرای عنصری جزء منظومه‌های ضایع شده به‌شمار می‌رفت. اما اخیراً پرفسور محمدشفیع از استادان و دانشوران هند قسمتی مهم از داستان وامق و عذرای عنصری را که درحقیقت وقایع اصلی داستان است براثر تصادفی عجیب ونادر، درمیان جلدکتابی خطی یافته وبه‌طبع آن سرگرم است. یافته شدن این منظومه وطبع وانتشار آن برای دوستداران شعر وادب فارسی مژده‌یی سخت مسرت‌بخش‌است،زیرا عنصری یکی ازاستادان‌بزرگ‌شعرخراسانی است و وامق وعذرای او خواه از نظر اسلوب سخنوری، وخواه از جهت یافته شدن متن داستان گنجینه‌یی بسیارگرانبها وغنیمتی ارزشمند است .

۲ـ برای دیدن تمام بیتها رك،گنج بازیافته .

شعر درفرهنگها به‌استشهاد نیامده است .

۶ـ مثنوی ازعسجدی :

درفرهنگ‌رشیدی این سه‌بیت دربحر متقارب به‌عسجدی نسبت‌داده شده‌است:

به زخمی کزوغ[1] وراخرد کرد همین حرب سازند مردان مرد

خدایا تو این‌جمله را دست گیر ورستاد[2] جودت زما وا مگیر

اگرچه چنارست برگش‌بزرگ نباشد درآن نفع برگ تورگ[3]

۷ـ مثنوی ورقه وگلشاه (قدیم) از عیوقی :

برای اطلاع بیشتر از ترجمهٔ این شاعر ومثنوی وی به‌تاریخ ادبیات‌درایران از استاد دکتر صفا (ج ۱، ص ٦٠٤ به‌بعد) رجوع شود. آقای دکتر صفابیتی‌چند از ورقه و گلشاه عیوقی را در تاریخ خود آورده‌اند و ما چهاربیت آنرا از همان مأخذ نقل می کنیم :

سخن بهتر از نعمت و خواسته سخن بهتر از گنج آراسته

سخن مر سخنگوی را مایه بس سخن برتن مرد پیرایه بس

زدانا سخن بشنو و گوش کن که ناید دگر زاسمان جزسخن

سخن‌مرد را سربه گردون کشید سخن کوه‌راسوی هامون کشید[4]

۸ـ مثنوی از شاکر بخاری :

این بیت درفرهنگها به شاکر بخاری نسبت داده شده است :

بدانکس که‌جانش‌زدانش‌تهیست ستیهیدنت مایهٔ ابلهیست

(احوال واشعار رودکی، ج۳ . ۱۱۷۷)

۱ـ به‌فتح اول: مهرهٔ گردن .

۲ـ بدو فتح: وظیفه، مقرری .

۳ـ به‌دو ضم: خرفه .

٤ـ آقای دکتر صفا وعده فرموده‌اندکه این مثنوی را تصحیح کرده به طبع رسانند و انتشار دهند .

۹ـ مثنوی از منجیك ترمذی :

این بیت درلغت فرس اسدی ازمنجیك دانسته شده است :

توسیمین فغی من‌چو زرین کناغ توتابان‌مهی‌من‌چوسوزان‌چراغ

(لغت فرس، ذیل: کناغ = تار ابریشم)

۱۰ـ مثنوی از خجستهٔ سرخسی :

نشسته به صد خشم در کازه‌یی گرفته به چنگ‌اندرون بازه‌یی

برین شش‌ره‌آمد جهان را گذر چنین دادن که گفتم‌ترا ای کذر

(لغت فرس، ذیل بازه = چوبدستی شتربانان و کذر = احمق) .

درآمد یکی خاد چنگـال تیز ربوداز کفش گوشت‌وبرداو گریز

بسنده نکردم به‌بتکوب خویش شدم نزد آن کزمنش سیر بیش

(فرس، ذیل: خاد وبتکوب = ریچالی که از شیر وماست کنند) .

۱۱ـ مثنوی از یزدانی :

شهی وقف کرده برآمال مـال چواونی به‌مردی کسی‌زآل‌زال

این بیت درترجمان‌البلاغه (ص۱۲) به‌نام یزدانی ثبت شده است و چنانکه از مضمون آن برمی‌آید مربوط به‌حماسهٔ ملی ایران است وظاهراً از داستانی است که موضوع آن زندگانی پادشاهی ازخاندان وفرزندان رستم بوده است .

۱۲ـ مثنوی از طیان مرغزی معروف به‌طیان ژاژخای :

کسی را که نامش نیاشا بود دك و دیـم[1] او را تمـاشا بود

(احوال واشعار رودکی، ج ۳: ۱۱۸٤)

شده گه بخار از دماغ و دهان رخش زیر آژیخ[2] چشمش‌نهان

(همان مأخذ : ۱۱۸۷)

۱ـ دك ودیم : سرو روی .

۲ـ آژیخ : قی‌چشم .

چه نسبت بود دشمنت را به تو تویی شاهباز و عدو کرجفو[1]

(همان مأخذ: ۱۱۸۷)

مرا زندگانی بدین جای تلخ همه جای دیگر کنندم زفلخ[2]

(همان مأخذ : ۱۱۸٦)

۱۳ـ منظومهٔ راحةالانسان یا پندنامهٔ انوشیروان ازبدایعی بلخی :

هدایت در مجمع الفصحا (ج ۱ : ۱۷٤ـ۱۷۵) قسمتی ازین منظومه را نقل کرده است .

۱۴ـ مثنوی ازفرخی سیستانی :

این بیت درلغت فرس‌اسدی ازفرخی دانسته شده است :

یکی شادمانی بـه‌اندر جهـان خنیده میـان کهان و مهـان

(دیوان فرخی چاپ دبیر سیاقی: ٤۵٤ـبه‌نقل ازلغت فرس)

۱۵ـ مثنوی از بهرامی سرخسی :

عجب‌نیست ازسوز من گر به‌باغ بتوفـد درخت و بسوزد گیاغ

(فرهنگ رشیدی، ذیل: گیاغ = گیاه)

ب ـ مثنویهای سروده‌شده دربحرخفیف سالم مخبون مقطوع (بحر هفت پیکر نظامی) :

۱٦ـ شاد بهر وعین‌الحیات از عنصری :

ازین مثنوی شست بیت پراگنده در فرهنگها برجای مانده بوده‌است که در مقدمهٔ دیوان عنصری (چاپ اول از دکتر یحیی قریب) گردآوری شده و اینست بعضی بیتهای آن :

۱ـ کرجفو : بلدرچین ،کرك .

۲ـ فلخ: آغاز کار .

چو بیامد به وعد برسامند — آن کنیزك سبك زبام بلند
بهرسن سوی او فرود آمد — گفتی از جنبشش درود آمد
جان سامند را به لوس گرفت — دست‌وپای وسرش‌به‌بوس گرفت
نکند میل بیهنر به هنر — که بیوسد ز زهر طعم شکر ؟
فعل آلوده گوهر آلاید — از خم سرکه، سرکه پالاید
هر کرا راهبر زغن باشد — گذر او به مرزغن باشد

۱۷ـ مثنوی از لبیبی :

ازین مثنوی چهار بیت درفرهنگها نقل شده است :

ستد و داد جزبه پیشا دست — داوری باشد وزیان و شکست
گرچه زردست همچو زرّ پشیز — یاسفیدست همچو سیم ارزیز
دوستا، جای بین و مرد شناس — شد نخواهم به آسیای تو آس
زن برون کرد کولك ازانگشت — کرد بردوك و دوك ریسی‌پشت
(گنج بازیافته: لبیبی)

۱۸ـ مثنوی از طیان ژاژخای :

بازگشتم درون شدم به کده — درکلیدان نبود سخت کده[1]
(احوال واشعار رودکی، ج ۳ : ۱۱۸٦)

مست گشتم به جرعهٔ بگنی[2] — شد مزاجم زبنگ مستغنی
(همان مأخذ: ۱۱۸٦)

چشم ومژگان ز ژفك[3] گندیده — عنکبوتی به‌گوه غلتیده
(همان مأخذ: ۱۱۸٦)

۱ـ کده: خانه، چوبی‌که درکلیدان فرو افتد تا در نگشاید .
۲ـ بگنی: شراب جو وارزن .
۳ـ ژفك: قی‌چشم .

موی ژولیده او به سر دارد شوخگین جامه‌یی به بر دارد
(همان مرجع)

می‌کند چون زبی‌دماغی فاژ[1] در دهانش نهاد باید ژاژ
(همان مأخذ)

۱۹ـ مثنوی از بدیع بلخی :

فاش شد نام من به گیتی فاش من نترسم زجنگ وز پرخاش
(همان مرجع : ۱۳۰۰)

این بدیع بلخی غیر از بدایعی بلخی سرایندهٔ راحة‌الانسان است ، گواینکه هدایت درمجمع‌الفصحا ایندو را به‌یکدیگر آمیخته است .

۲۰ـ مثنوی از ابوالحسن بهرامی سرخسی :

زر زپیر و سبك برون آورد داد درویش را وخون آورد
(لغتنامه ـ ذیل: ابوالحسن‌بهرامی)

۲۱ـ مثنوی از خباز قاینی :

نکنی هیچ کار روز دراز کار تو شب بود چو خربیواز[2]
(احوال و اشعار رودکی: ۱۳۰۲)

۲۲ـ مثنوی ازفرخی سیستانی :

عنصرالمعالی کیکاووس درقابوسنامه (باب بیست و نهم ، در اندیشه کردن از دشمن) بیتی را ازفرخی (ظاهراً همان فرخی سیستانی) نقل کرده است در ذیل این عبارت :

«چون شغلی‌فرمایی دو تن را مفرمای تاخلل از آن شغل دور بود که گفته‌اند :

۱ـ فاژ: خمیازه، دهن دره .

۲ـ خربیواز: خفاش .

دیگ به دو تن اندر جوش نیاید چنانکه خانه به دو کدبانو رُفته نیاید . فرخی گفته است :

خانه باشد درو دو کدبانو خاك بینی همیشه تا زانو

(قابوسنامه ـ چاپ دکتر امین عبدالمجید بدوی: ۱۲۸)

۲۳ـ مثنوی از قریع‌الدهر :

آنکه این شعر نرگان گفتست زیر سیصد هزار تن خفتست

(لغت فرس، ذیل: نرگان = گدایان)

دهنش همچو خمّ نیل پزی چشمها چون کرنگ رنگرزی

(رشیدی، ذیل: کرنگ = دیگ رنگرزان)

۲۴ـ دوبیت هجوآمیز از کافرك غزنوی :

پسرش گر به خوانش در نگرد پدرش گر به نانش دست برد

بکند چست چشمهای پسر ببرد زود دستهای پدر

(مجمع‌الفصحا، ج۱ : ٤٨٥)

چنین می‌نماید که این دوبیت لااقل‌ازمیان‌قطعه‌یی‌هجوآمیز انتخاب‌شده‌باشد.

۲۵ـ مثنوی از مظفری :

چون ببینم ترا زبیم حسود خویشتن را کلیك سازم زود

(لغت فرس، ذیل: کلیك = احول)

۲۶ـ مثنوی از خسروی سرخسی :

ای سراپای معدن خرمی چشم تو بر دلم نهاده کمی

(لغت فرس، ذیل: کمی = کمین)

خود برآورد و باز ویران کرد خود طرازید وباز خود بفترد

(لغت فرس، ذیل: فترد = درید)

۲۷ـ مثنوی از خفاف :

کاشکی سیدی من آن تبمی تا چو تبخاله گرد آن لبمی

(لغت فرس، ذیل: تبخاله)

بزم خوب تو جنت المأوی مثل ساقی تو حورآسا

(همان مآخذ، ذیل: آسا=مانند)

۲۸ـ مثنوی از شاکر بخاری :

نزشره گنج خواسته توزی بل کزان داد سایلان توزی

(احوال و اشعار رودکی، ج۳: ۱۱۷۲)

۲۹ـ مثنوی از عمارهٔ مروزی :

من بساك از ستاك بید کنم باتو امروز جفت سبزه منم

(لغت‌فرس، ذیل : بساك= تاجی که از اسپرغمها کنند)

۳۰ـ مثنوی ازکسایی مروزی :

کوهسار خشینه را پس ازین که فرستد لباس حورالعین

(رشیدی، ذیل خشینه= سفید)

ج- مثنویهایی که دربحرهزج‌مسدس‌مقصور یامحذوف (بحرخسرو وشیرین) سروده شده است :

۳۱ـ مثنوی از لبیبی :

خوشا حال لحاف وبستر آهنگ که‌می گیرندهرشب‌دربرت‌تنگ

درین محنت سرای شادی و غم که‌گاهی ماژ[1] باشد گاه ماتم

بود بردل زمژگان خلنده گهی تیر وگهی ناوك زننده

نیابی در جهان بی‌مهر یاری نه‌فرسنگی و نه فرسنگساری

۱ـ ماژ : عیش و عشرت .

اگر خواهی سپاهش را شماره برون باید شد از حد اماره[1]
زخشم این کهن گرگ ژکاره[2] ندانم جز درت اندخسواره[3]
(گنج بازیافته: لبیبی)

۳۲ـ مثنوی از شاکر بخاری :

منم در کشور عشقت خنیده دلم از مهر رویت آکنیده
(احوال و اشعار رودکی، ج۳: ۱۱۷۵)

زاندروایی ارخواهی نجاتی ترا باید زجود او براتی
(همان مرجع: ۱۱۷٦)

درو افراشته درهای سیمین جواهرها نشانده در بلندین[4]
(همان مأخذ: ۱۱۷٦)

یکی دانش پژوهی داشت گربز به‌چرویدن[5] نگشته هیچ عاجز
(همان مرجع: ۱۱۷٦)

۳۳ـ مثنوی از بهرامی سرخسی :

اگر شیر دژابادش ببیند چو سگ اندر پس زانو نشیند
(رشیدی ذیل لغت دژآباد = خشمگین)

۳۴ـ مثنوی از فصیحی جرجانی :

هدایت درمجمع‌الفصحا (ج۱: ۳۸۱) گوید :

«از چاکران عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس است. صاحب‌تذکرهٔ

۱ـ اماره به‌فتح اول : حساب وشمار .
۲ـ ژکاره : لجوج و ستیزه‌کار .
۳ـ اندخسواره : پناه .
٤ـ بلندین: پیرامون در .
۵ـ چرویدن : چاره‌جستن .

هفت اقلیم نوشته که مثنوی وامق وعذرا را منظوم کرده است . به نظر فقیر نرسیده. دو بیت ازو نوشته شد، همانا از آن مثنویست :

هر آنکو مردمان‌را خوار دارد بـدان کو دشمن بسیـار دارد
بلارا خودهمین یك‌حال نیکوست که ازوی بازدانی‌دشمن‌ازدوست

۳۵- مثنوی از طیان ژاژخای :

کسی کو را بگیرد درد قولنج بکافش‌پشت‌وزوسر گین‌برون‌لنج[1]
کسی را کو ببینی درد سرفه بفرمایش تو آب دوغ و خرفه
اگر بیند به‌خواب اندر قرابه زنی را بشکنـد میخ کلابه[2]
خورد سیلی زند بسیار طنبور دهد تیزی پیاپی همچو تندور[3]

(احوال واشعار رودکی، ج۳: ۱۱۸۷)

د - مثنویهایی که دربحر رمل مسدس محذوف یامقصور (بحرمثنوی مولانا) سروده شده است :

۳۶- از سیدالشعرا لبیبی :

رفت ریمن‌مرد خـام‌لك[4] درای پیش آن فرتوت پیر ژاژخای

(گنج بازیافته: لبیبی)

۳۷- مثنوی از عیاضی سرخسی :

دادش اندر باغ‌سنجد بوی[5] بوی بامی گلگون به‌سنجد بوی‌بوی

(لغت فرس، ذیل سنجد بوی)

۱ـ لنجیدن: آختن، برکشیدن .
۲ـ کلابه: چرخ ریسمان‌بافی، کلافه .
۳ـ تندور: تندر، رعد .
٤ـ لك: هذیان، سخن بیهوده .
۵ـ سنجدبوی: نوعی گل است .

۳۸ـ مثنوی از عیوقی :

گر بجنبد در زمانش گیر گوش — برزمین ده تا که گردد لوش لوش[1]

(تاریخ ادبیات درایران، ج۱ : ۶۰۵)

۳۹ـ مثنوی از شاکر بخاری :

هر که اودرره‌رودسرمست‌وشوخ — افتدا ندرخاك خواری‌ازشکوخ[2]

(احوال واشعار رودکی، ج۳: ۱۱۷۷)

۴۰ـ از طیان ژاژخای :

آمد این شب دیر بامرد خراج — در بجنبانید با بانگ و تلاج[3]

دست‌و کف‌وپای‌پیران‌پر کلخج[4] — ریش‌پیران زرد ازبس دودنخج[5]

زن چواین‌بشنیده‌شدخاموش‌بود — کفشگر کانا[6] ومردی لوش‌بود

از دهان تو همی آید غشاك[7] — پیر گشتی موی رفتت از هباك[8]

مرد را نهمار[9] خشم آمد ازین — غاوشنگی[10] به کف آوردش گزین

چون‌یکی‌جغبوت[11] پستان‌بنداوی — شیر دوشی زو به‌روزی دو سبوی

زد کلوخی برهباك آن فزاك[12] — شد هباك او به کردار مغاك

۱ـ لوش: پاره .

۲ـ شکوخ: لغزش .

۳ـ تلاج: مشغله .

۴ـ کلخج: چرك .

۵ـ نخج: جاروب درشت .

۶ـ کانا: ابله ونادان .

۷ـ غشاك: گند ،

۸ـ هباك: تارك .

۹ـ نهمار: بسیار .

۱۰ـ غاوشنگ: چوب گاوراندن .

۱۱ـ جغبوت: حشوآگنده، پنبه‌یی‌که در میان چیزی نهند .

۱۲ـ فزاك: پلید، مردار .

نان آن مدخل زبس زشتم نمود — از پی خوردن گوارشتم نبود
زشت و نافرهخته[1] و نابخردی — آدمی رویی و دربـاطن ددی

(احوال واشعار رودکی، ج۳ : ۱۱۸۵–۱۱۸۷)

در همین مرجع دوبیت دیگر درهمین بحر ازطیان ژاژخای ثبت است وچون معنی آن سخت زشت ومستهجن بود از نقل آن خودداری شد .

ه ـ مثنویهای سروده شده دربحر هزج مسدس اخرب مقبوض (بحر لیلی ومجنون نظامی) :

۴۱ـ ازلبیبی :

آن طرهٔ مشك ریـز دلـدار — کـردست مرا به غـم گرفتار

(مجمع‌الفصحا–۱ : ۴۹۳)

۴۲ـ از عمارهٔ مروزی :

نوروز و گل و نبیذ چون‌زنگ — ما شاد و به سبزه کرده آهنگ

(لغت فرس، ذیل: زنگ)

۴۳ـ از طیان ژاژخای :

در دست کمـاسه[2] و بـدرها — آورده و جمـع کرده زرها

(احوال واشعار رودکی–۳: ۱۱۸۱)

۴۴ـ مثنوی از منجیك ترمذی :

رفت بـرون میر رسیده فـرم[3] — پخچ[4] شده بوق و دریده علم

(لغت فرس، ذیل: فرم)

۱ـ نافرهخته: بی‌ادب .

۲ـ کماسه: کاسهٔ چوبین .

۳ـ فرم: دلتنگی .

۴ـ پخچ: پخش .

چنـد بوی چند نـدیم الندم کوش‌وبرون آی‌ازین غنگ[1]غم

(همان مرجع، ذیل: غنگ)

۴۵ـ از خسروی سرخسی :

آینـه گونست همـه رخشان جز نرسـد دست به دامانشان

(لغت فرس، ذیل: رخشان)

و ـ مثنوی دربحرمنسرح مثمن منحور (مفتعلن فاعلات مفتعلن فع) :

۴۶ـ از منجیك ترمذی :

آمـد نوروز و نو دمیـد بنفشه برما فرخنده‌باد و برتو مرخشه[2]

(لغت فرس، ذیل: مرخشه)

ز ـ مثنویهای متفرقهٔ دیگر :

۴۷ـ از زرین کتاب :

ای قحبه چه یازی زدف‌به‌دوك مسرای چنـین چون فراستوك

(لغت فرس، ذیل: فراستوك = پرستو)

۴۸ـ از لبیبی :

گویندنخستین‌سخن‌ازنامهٔ پازند آنست که بامردم‌بداصل مپیوند

(گنج بازیافته: لبیبی)

البته می‌توان چنین پنداشت که سه‌بیت اخیر هریك مطلع قصیده یاغزلی‌باشد که بیتهای دیگر آن ضایع شده است (واین حدس را دربارهٔ بعضی بیتهای دیگر نیز می‌توان زد) . در ضمن جستجو بیتهای دیگری نیز یافت شد که چون گمان

۱ـ غنگ: چوبی‌که عصاران چارپارا بدان بندند، مالبند .

۲ـ مرخشه: نحس .

۳ـ

مطلع قصیده یا غزل بودن در آنها بیشتر می‌رفت فروگذاشته شد و درین مقام نقل نگردید .

نیز باآنکه ممکن‌است بعضی ازین مثنویها دراصل کوتاه بوده باشند اماچون مثنوی ومثنوی‌سرایی درشعر فارسی دارای اهمیتی بسزاست درنقل آنها اشباعی‌رفت؛ در عین حال ، با تمام این ملاحظات ازهمین مایه شواهد نیز اهمیت فوق‌العاده‌یی که شاعران عهد غزنوی باوجود نامساعد بودن محیط ادبی عصر برای‌رونق‌یافتن**مثنوی سرایی** بدین‌نوع شعر می‌داده‌اند آشکار می‌شود .

ناتمام

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی